

دستاش از آهن و سرش مانند داس باشد و در قایت تیزی بود و بیشتر مردم کیلان دارند و بدان درخت اندازند  
 و داس را نیز گویند و آن افزون است که بدان غله درو کنند و بعضی گویند دوه شمشیر لیت کوچک و در و در و سر آن  
 مانند سر سنان باریک و تیز میباشد که هر **ص** صحیح کتابه از روشنی صبح است که **س** سال با سینه نقطه  
 بر وزن ابدال یعنی کواکب ستاره است که زحل و عطارد و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره و قمر باشد و بیونانی **ب** بزرگ  
 زین موجد را گویند از موهما دریا **ه** هستان بر وزن دبستان نام شهری و مدینه است که **ه** هشتم بکسر اول  
 و ثانی و سکون شین فرشت یعنی دادن و همت و بخشش و عطا و کرم باشد که **ه** هشتم بفتح اول و ثانی و  
 سکون شین فرشت و فوتانی یعنی بجهتی و بگرتگی و بگارتگی باشد که **ه** هقان پتی کتابه از شراب که **ه** ه  
**ه** هقان خلد کتابه از رضوان باشد که خازن بهشت باشد که **ه** هکان با کاف فارسی بر وزن **ه** ه  
 دهقانست که زراعت کنند و مزارع باشد و دهقان معرب آنست و مردم تاریخی و تاریخ دان را نیز گویند که **ه** ه  
 بفتح اول بر وزن ارنانی نوعی اندک باشد و آن در قدیم رایج بوده و بکسر اول دهقانی و زراعت کردن باشد که **ه** ه  
**ه** هریک کتابه از رسو شده باشد که **ه** هلم بفتح اول بر وزن **ه** هلم نوعی از غار است که بوند آن بزرگ و پهن و متصل  
 بر زمین میباشد و آنرا کون بر وزن **ه** هلم میگویند و مطلق پل را نیز گفتند خواه از چوب و قند و خواه از سنگ و آهن  
 سازند و عبری فطره خوانند که **ه** هلیش بی بر وزن شجره کنایه از سخنان اراجیف و بهما حاصل باشد که **ه** ه  
 بفتح اول و سکون ثانی و هم درخت و بوند فاراست و آنرا عبری **ه** هلیش شجره الفار گویند و آن چوبست که چون بسوزندش  
 بوی خوش از آن آید که **ه** هری کوی یعنی بر حرف و بسیار کوی باشد که **ه** هکت با میم بر وزن یکدست نام  
 درختی است که بر **ه** هلیش فار گویند و چون بسوزانند بوی خوش دهد و در بهار و زمستان سبز میباشد اگر شاخ از آن در  
 اراضی و باغ دفن کنند آفتی که از اراضی و سماوی بهر سد بران شاخ رسد و آن باغ و اراضی محفوظ باشد و بعضی **ه** ه  
 بار درختی است که آنرا غار میگویند و معنی ترکیبی آن ده نفر است باشد و عربان **ه** هکران خوانند که **ه** هسکن  
**ه** هریس بکسر اول و ثانی کتابه از بهشت عبری است باشد که **ه** هتاتی بانون بر وزن بغداد یعنی نظام و نسق  
 باشد که **ه** هریس بفتح اول و ثانی و دال و رای پنقطه مخفف ده هزاره است که خمپاره باشد که **ه** هریس بفتح اول  
 کتابه از هرزه چاند و باوه کوی و هرزه درای باشد و چهار پیشترم را نیز گویند که **ه** هتاتی بفتح اول و ثانی و نون یعنی  
 دهان است که زنگار فرنگی باشد و آن سنگی است سبز رنگ مشهور بدهند فرنگ و آنرا از کوهها مشرف آنند و آن  
 نحاسی و غیر نحاسی هم میباشد و بطعم شیرین بتلخی مایل است و معرب آن دهنج باشد گویند اگر کسی را زهر داده باشند  
 بخورد دفع زهر کند و اگر زهر نخورده باشد بخورد هلاک شود و دهند و لحام اسب را نیز گفتند که **ه** هتاتی بفتح اول  
 و ضم ثالث و ظهور ثانی و رابع زیور و آرایش را گویند و آنرا هر هفت نیز خوانند و بعضی نقصا کردن هم هست و هر دو چیز را  
 نیز گویند که در کیفیت و کیفیت نزدیک هم باشند و عدد نود هم هست که **ه** هتاتی بفتح اول و ثانی بکسر اول  
 و دال ایجد بالف کشیده بر وزن **ه** هتاتی و چهار معنی دارد و کبر و کفر و فر باشد که **ه** هتاتی بفتح اول بر وزن زبون یعنی  
 حفظ و یاد و در حفظ داشتن و چیز پرا از بر خواندن باشد که **ه** هتاتی بفتح اول و ثانی چهارم است از جمله هفت بازی نزد  
 که بد او هزار اشهار دارد که **ه** هتاتی بفتح اول و ثانی یعنی ده هزار است که بازی چهارم از نزد او هزار هم میگویند

لیکن غلط است که هفت بر وزن زربفت نام درمی وزد لیست که در قدیم رایج بوده است هفت بکسر اول بر وزن کلید امر بدان باشد یعنی بدید و امر بزدن هم هست یعنی بزیند که هفتی پیک بغض اول و سکون ثانی و تحتانی بواو مجهول رسیده و بای فارسی مفتوح بدال ایجد زده امر معروف و نهی منکر را گویند که یوقی بروزی افزوده معنی عشر باشد کرده است بیان بلیست و یکمیری ال پندقطر با بای حلی مشتمل بر یکصدوسی و یکغشت و کنایت سی کی بغض اول و سکون ثانی نام ملکی است که تدبیر امور و مصالح دیماه در روزی بمهر و دیبا دین و دیبا زد و متعلق است و نام ماه دهم باشد از سال شمسی و آن مدت بودن آفتاب است در برج جدی که اول زمستان باشد و نام روز نهم از هر ماه فارسی و در این روز از ماه گه فارسی جشن سازند و عید کنند و بکسر اول روز گذشته را گویند که یاقوی بغض اول و ثانی بالف کشیده بلغث یونانی شربت خخاش را گویند که از پوست خخاش بچند باشند نه از تخم آن که یانوشش بر وزن قباپوش نام مهتر و زدانی باشد که در ایام دامق و عذرا در خشکی و در یادزدی و راه زنی میگردند و بعضی گویند نام شخصی است که عذرا را بفروخت که یبت بکسر اول بر وزن سیب بندری باشد از بنا در هند و در ترکی پنجوبن هر چیز را گویند که یبیا بر وزن زیبا قماش باشد از حریر الوان و کنایه از دیدار خوبان هم هست که یبیاچی بر وزن تیماچی دیبا باف را گویند یعنی هر چه از دیبا بافته شده باشد که یبیاچی بغض اول و دال در بکر تحتانی کشیده بر وزن شرم آگین نام فرشته است یکی از نامها الهی هم هست و نام روز نهم است و سیم باشد از هر ماه شمسی در این روز از دیماه مغان جشن سازند و عید کنند و نیک است در این روز دعا کردن بجهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند در خواستن که یبیاچی بغض اول و ذال نقطه دار بر وزن سوداگر نام روز هشتم است از هر ماه شمسی و درین روز از ماه دی که دیماه باشد فارسیا عید کنند و جشن سازند بنا بر قاعده کلیه که میا ایشان معمول است و نام ملکی است که امور و مصالح این روز بد و متعلق دارد و نیک است در این روز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان و دعا کردن که یبیاکی بر وزن تبتال نام شخصی است و دیبا پور که قصبه است در ملک پنجاب او بنا کرده که یبیاکی ند بر وزن خویشاوند لقب طهور است و معنی آن تمام سلاح باشد که یبیاکی بر وزن پراه نوعی از قماش کران مایه است که یبیاچی بر چند دیبا را گویند که تار و پودش هیچک خام نباشد که یبیاکی بکسر اول و دال ایجد بالف کشیده بر وزن پیشکار در است که انرا بر پی شجره الله و شجره الجن خوانند و آن صنوبر هند است و انرا دیو دار نیز گویند چه در فارسی بای ایجد و او بهم تبدیل می یابد که یبیاکی بغض اول بر وزن سر زمین نامی است از نامها الهی و نام فرشته هم هست و نام روز نهم است و سیم باشد از هر ماه شمسی و در این روز از دیماه مغان عید کنند و جشن سازند نیک است در این روز دعا کردن و از خدا فرزند خواستن و بعضی گویند نام روز نهم است از هر ماه شمسی اقصاعدی بر چاس بازای پندقطر و جیم بالف کشیده و سین مملد و حرکت مجهول بلغث یونانی نوعی از مرثیثا باشد که یبیاچی بغض اول و کسر سیم و سکون ها و رای فرشت نامیست از نامها الهی و نام فرشته است و نام روز نهم است و در این روز از هر ماه شمسی و مغان این روز را از ماه دی مبارک دانند و جشن کنند و عید سازند و صورتی از کل یا از خمران بیازند و در

راه گذر دهند و تعظیم کنند چنانکه ملوک و سلاطین را تعظیم می‌کنند و بعد از آن بسوزانند و قطام فریدون  
 در این روز بوده یعنی در این روز از شیر باز شده و در این روز بر کاوش شده و زردشت در این روز از ایران پروت  
 رفت گویند در شب این روز هر که سوسن دود کند تمام سال بفرغت گذرانند از محلی و درویشی این باشد و هر که  
 بامداد این روز سیب بخورد و زکس بیاید تمام سال بی آزار باشد و براحث بگذرانند و در این روز نیکست صد  
 دادن و نزد ملوک و بزرگان رفتن سی پیس باظهار هاهوز مخفف دیباه است که نوعی از قماش ابریشمی کران  
 بها باشد و عرب آن دیبواست سی پیس خسروی باخای نقطه دار و سبب بنقطه و رای قرشت برود  
 چینه دنیوی نام کج دیبه است که کج سیم از کجها خسرو پرویز باشد سی پیس بفتح اولی و ضم جیم بر وزن  
 شبی را گویند که بسیار سیاه و تاریک باشد سی پیل بفتح اولی بر وزن شیدا یعنی تا پیداؤم شده باشد  
 سی پیل تر بر وزن دیوار ترجمه رویت است و معنی رخ و روی و چهره باشد و معنی رخ نمودن و دیدن هم  
 و چشم را نیز گویند که بر پی عین خوانند و پستانی و قوت با صره را نیز گفته اند و معنی پیدا و پدیدار هم هست  
 سی پیل بان بابای اجد بر وزن ربهان شخصی را گویند که در جا بلند می ماند سر کوه و بالای ترکت نشیند  
 و از دور هر چه بیند خیر دهد و از ابر پی رینه خوانند سی پیل با اول یشانی رسیده و فتح ثالث چشم را گویند  
 و بعضی بر دمک چشم گفته اند و معنی مرئی و مشاهده شده باشد و درخت بلند و کوه بلند را نیز گویند که دیده بان  
 بر بالای آن نشسته نگاه کنند و ماضی دیدن هم هست یعنی پیش از این دیده بود و معنی دیده با هم آمده است  
 سی پیده بان بر وزن بزبان همان دیده بان است که بر پی رینه خوانند سی پیده بانان عالم کنایه از همه  
 کوب است که زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره و ماه باشد سی پیده بانان فلک کنایه از کوب نعل است  
 که در فلک هفتم باشد سی پیده بان کبوتر حصا کنایه از زحل است و هر یک از کوب سبعة سیاه را نیز گویند  
 سی پیده بر سی پشته کنایه از منظور بودن و انتظار کشیدن باشد سی پیده پست بضم بای فارسی اشاره  
 به نقد سفلی است که سوراخ مقعد باشد سی پیده سی آتر بر وزن کبدر معنی دیده بان است و او شخصی باشد  
 که در جا بلند نشیند و آنچه از دور بیند خبر دهد سی پیده کافو کنایه از نابینا باشد سی پیده کاف  
 کلیمت که از کاف چشم گویند و نوعی از سلاح و جامه باشد که در روز جنگ پوشند و نام نوعی از انکور هم هست و ستاره  
 دبران را نیز گویند و او یکی از منازل قمر است و بر پی عین الثور خوانند سی پیده کاه بر وزن نیمه راه جانشین  
 دیده بان باشد سی پیده کتان بضم کاف و نون بالف کشیده و بنون دیگر زده کنایه از نگاه کردن و تأمل نمودن  
 کاری باشد سی پیده کمر بفتح کاف فارسی بر وزن نیمه راه مخفف دیده کاه است که جای نشستن دیده بار باشد  
 سی پیده و مرشد کنایه از رسیدن بچیزها باشد چنانکه هست و نظر انداختن چنانکه بایستی سی پیس بفتح  
 اول بر وزن غیر معبد رهبارا گویند و بکسر اول بمعنی دور است که نقیض نزدیک باشد و مدت مقادری را  
 نیز گفته اند که در برابر زود باشد سی پیس بابای اجد بر وزن پیشواز بمعنی دراز است که در مقابل کوتاه  
 باشد و درازی زمان و مدت را نیز گویند سی پیل بفتح اول و تالی قرشت و سکون نون و کاف فارسی  
 کنایه از دنیا است که عالم سفلی باشد سی پیس بر وزن سوسن بفتح اول و کسر هر دو رای بنقطه معنی پیرنگ است

که کبابه از دنیا و عالم سفلی باشد بی برزخی بکسر اول و زای هوز یعنی بسیار بجا و زندگانی کن و نام  
روزیت و هفتم است از ماه های ملکی بی برزخی کبابه از دنیا است زیرا که آن مانند سپنج  
که خانه علفی است بقا و ثباتی ندارد بی برزخی شدن بکسر اول کبابه از مردن و فوت شدن باشد و کبابه از  
دور شدن هم هست بی برزخی کبابه از دنیا و عالم سفلی باشد بی برزخی کبابه از فلک است  
بی برزخی بر وزن رهند یعنی دیر باز است که دراز و مدت دراز و درازی زمان باشد و بعضی در هر روز  
که دنیا و مقدار حرکت فلک اعظم باشد هم آمده است و تعویذ و بازو بند را نیز گویند بی برزخی بر وزن کوبند  
معنی دیر است که مدت دراز و زمان عالم باشد بی برزخی بکسر اول و سکون ثانی مجهول و زای بنقطه و از فلک  
و لون را گویند عموماً چنانکه اسب سیاه خسرو پرور را شبیدین میگویند یعنی شربک و رنگ سیاه  
را گویند خصوصاً و رنگ خاکستری سیاهی مایل را نیز گفته اند که مخصوص اسب و استر و خر و بعضی از  
حیوانات و چکر که از کاکل تادمش خطی سیاه کشیده شده باشد و بعضی حصار و قلعه هم آمده است و نوعی  
از دیک و پاتیل مسین باشد و نوعی از شیف است که در چشم رمد کشیده کشند و چنبره دایره و غزال و پرنده  
را نیز گویند بی برزخی آن بر وزن پی دندان سه پایه اهلی باشد که دیک مسین بر بالای آن گذارند و طعم آن  
پزند بی برزخی بر وزن ریزه یعنی دیر است که رنگ و لون باشد و اسب و استر و خری را نیز گویند که از کاکل  
تادمش خط سیاهی کشیده شده باشد و الاغ و چارواکی که رنگ آن سیاهی و سبزی مایل بود بی برزخی با ثانی  
مجهول بر وزن کپس همتا و مانند و شبیه و نظیر باشد و همبندی معنی روز است که بعربی هوم خوانند و ملک  
و ولایت را نیز گویند بی برزخی لیثوق برزخی بکسر اول و ضم قاف و سکون ثانی و ثالث و خامس که او را با  
ورای بنقطه بختانی رسیده و دال ایجد بواو کشیده و بسیر در چکر زده نام حکمی است از حکمای یونان  
گویند نباتات و رستنی را بسیار خوب شناختن بی برزخی بانون بالف کشیده بر وزن بیخ سار نام  
کتابیست از تصانیف مزدک در اثبات مذهب خودش بی برزخی بر وزن کب معنی شخص باشد بی برزخی  
با ثانی مجهول بر وزن ریش یعنی داد و دهش باشد و امر بدان هم هست یعنی بدش بی برزخی بخت باقا  
و رای بنقطه بر وزن فیل بخت نام نوایست از موسیقی بی برزخی بکسر اول و سکون ثانی و ضم ثالث  
و رای بنقطه بواو رسیده و هم بالف کشیده بسیر هم زده بافت یونانی نوعی از مرتیشاست و آن معدنی  
و غیر معدنی باشد و معدنی کلیت بسیار سخت و صلب مانند سنگ و از آن جزیره قبرس از درون چاهی  
بر می آورند و غیر معدنی را از مس و نقره و طلا میگیرند و آن چنانست که چون طلا و نقره و مس را بگذرانند قدری آب بر آن  
ریزند و از بوبه بر آورند تقلید در شب بوبه مانده باشد مرتیشاست و از آن بفرجهس بجدف الف نیز گفته اند چون آنرا  
سخت کنند و بر موی غلیظ اثبات در نفی و نرم گرداند بی برزخی بکسر اول و سکون ثانی معروفست و با کاف فارسی بخت  
دی باشد که روز گذشته است و بعربی خسوس یا گویند و با ثانی مجهول ظریف که در آن چیزی نهند و توب بزرگ را  
نیز گویند که بدان کلوله بر قلعه اندازند بی برزخی آفران از دیک را گویند یعنی آنچه در دیک طعام بریزند  
از خود و گمش و بادام و فلفل و دارچینی و قرفل و زیره و مانند آن و بعربی تا بل خوانند و جمع آن توایل است و دیک

سیاه  
رنگ  
و حصار

بزرگ را نیز گفته اند **پیک و نیک** با او بروزن و معنی دیک انرا است که نخود و بادام و کتمش و داروی گرم و دیک بزرگ  
 باشد **پیک پائیکه** معنی دیکدان و سه پای آهنین باشد **پیک بری پیک** بکسر اول و سکون کاف آخر بر وزن  
 پنج بر پنج مرکب موش ساختند را گویند و آنرا اندر پنج مصدر سازند و از جمله سمیات است و بفتح اول نیز گفته اند **پیک**  
**ی آن سترگی** بفتح سین و سکون را و دال بنقطه کنایه از مردم نجیب و خسیس باشد **پیکت** بر وزن **فعل** معنی  
 نقطه است که طرف خط باشد چه تعریف نقطه بطرف خط کرده اند و دل را نیز گویند که بعر بی قلب خوانند و محوطه  
 را نیز گفته اند که شبها گو سفندان و کاروان و در چکر چار پایان در اینجا باشند **پیکس** با اول بختانی مجهول  
 رسیده و فتح لام و سکون هم نام شهر لیث از کیلان و موی مردم اینجا پیچیده و مجد می باشد و بیشتر جریده ایشان تبر  
 هیزم شکنی و زوپن است که نوزه کوچک باشد و در عریه سخن و محنت روزگار و زمانه را گویند و جانی را نیز گفته اند  
 که مردمان و مورچگان در اجتماع شوند **پیکان** بر وزن بزبان معنی دیلم است که شهر است باشد از کیلان **پیکان**  
 با اول بختانی مجهول رسیده و سکون ثالث و هم مفتوح بکاف زده جانور است شبیه بکنکوت و لعاب او مهلاک  
 می باشد و او را بعر بی ریتا خوانند و بفتح ثالث تصغیر دیلم است **پیکر** سکون ثانی بر وزن **چیم** روی و رخسار  
 باشد و بعر بی خد گویند و نوعی از چرم هم هست که بتازی ادیم خوانندش و بفتح ثانی در عریه جمع دیده است که باران  
 سخت باشد **پیکاس** بر وزن ریواس ترجمه توضیح باشد که از واضح شدن و ظاهر کردن بدین آتی **پیکاسی**  
 با طای حلی بر وزن میقانی بخار سوخته را گویند که از برق بهم میرسد و درها می خورد سوخته آن سیماب را منعقد  
 گرداند و بعضی گویند و پیکاسی نوعی از سنگ است که در دریا باشد **پیکاس** و **پیک** بفتح واو و سکون نون و دال نام کوه  
 دماوند است **پیکس** بر وزن دیگر معنی دیم است که رخساره باشد و بعر بی خد گویند **پیکس** بر وزن **پیک**  
 پسند مخفف دماوند است که نام کوه دماوند باشد **پیکس** بکسر اول بر وزن نیمه روی و رخساره باشد و  
 بفتح اول معنی در شنی و صیا بود و غلظت را نیز گویند که با آب باران حاصل میشود و شب هم آمده است و بعضی گویند  
 معنی باران عربی است **پیکاسی** با یای حلی بر وزن دیوزاد کبر و غرور نفس را گویند و آن است که اموال فانیه  
 خیس را در نظر نیاید و بر بیدل آن قادر باشد **پیکاس** بکسر اول و ثانی مجهول بر وزن سیمین جلت بازی را گویند  
 و آن دو چوب است یکی بمقدار سه و دو چوبی بقدر یک قبضه و هر دو سر چوب کوچک نیز می باشد و اکثر طفلان  
 بدان بازی کنند و بفتح اول هم بنظر آمده است و از ادیمین چوب هم می گویند **پیکس** بکسر اول بر وزن سین نام فرشته  
 باشد که بجا فلت قلم مامور است و نام روز بیست و چهارم بود از ماه گاشمی بنکست در این روز فرزند بکبت  
 فرستادن و نکاح کردن و در عریه معنی راه و دوش و کتیر و عادت و فرمان برداری و شان و شوکت و مرتبه و مالک  
 و پادشاه باشد و بفتح اول هم در عریه و ام و فرض را گویند **پیکاس** بر وزن پیکاس نام خواهر یوسف است و بعضی او را **پیکاس**  
 و فتوی نوشتن هم آمده است **پیکاس** بر وزن بیمار زدن سرخ را گویند و تمام معنی منم هم هست همچو تمام بختا  
 نبود که چهل باشد و پرنده بزرگ است چه باز بسیار بزرگ را با اول نسبت دهند و باز دینار گویند و بعضی گویند نوعی  
 از باز است و آن بسیار اصیل و کمیاب می باشد و برخلاف بازها در چکر برد و مردمک چشم او زهر بسیار است  
 در فایت تراکت و تخم کشوت را بیشتر یا دینار گویند **پیکاس** در دینار شمر صرف را گویند **پیکاس** بر وزن

برای پنبه قطعه بواو کشیده و فغ یای عطلی لبرانی گیاهی است دوائی و برک آن بگوشه ماند و آنرا بشیرازی آه و سونک  
 خوانند **ی پینا مرتی** بروذن بیماری جنسی از جامه ابریشمی و نوعی از شراب لعلی باشد **ی پین پرتی** نوعی بکر با  
 فارسی و زای فارسی بواو کشیده و بهار زده نام روز پانزدهم است از هر ماه ملکی و بضم یای فارسی هم آمده است  
**ی پین پرتی** بضم با و زای فارسی و سکون ها مخفف دین پرتوه است که نام روز پانزدهم باشد از هر ماه ملکی  
**ی پینا فوس** بکر اول و ثالث و سین پنبه قطعه بالف کشیده و فای بواو رسیده و بسین پنبه قطعه زده بلغز  
 یونانی نوعی از خار باشد و برک آن برك کا هو میماند و آنرا بشیرازی طوسک خوانند و چون از هم بشکافتند که بهانه  
 کوچک از میان ساق و برک آن برآید و آن را بتازی خسر الکلب خوانند و مشط الراعی همانست اگر کل و شکونه آنرا  
 بگویند و بر شیر کوسفند بمالند در حال بربند و بر موضعیکه خوانند پیرند خنما دکنند چس گرداندی **ی پینا فوس** بتانی  
 مجهول رسیده و بواو زده معروفست و آن نوعی از شیاطین باشد و گراه و کج اندیش و کج طبع را نیز گویند و کتابه  
 از مردم هبلوان و دلیر و شجاع باشد و نوعی از جامه لشمینه بسیار دشت که در روزها جنک پوشند و کتابه از  
 اسب هم هست که بعر لیم فوس خوانند و کتابه از فهر و غضب هم هست **ی پینا فوس** مرکب از **ی پینا فوس**  
 کتابه از شراب شدن خا نسا شدی **ی پینا فوس** دیوار ساز و کل کار دینار را گویند **ی پینا فوس** کتابه  
**ی پینا فوس** کتابه از عاج و زبون دیدن باشد **ی پینا فوس** بکر همزه و بای فارسی و سکون دوسین  
 و فوقانی دوانست که آنرا اند فو فو گویند و بر کلف و بهومالند نافع باشد و اگر طفلی دیر بجهت آید چون بدو  
 مالند زود حرکت کند **ی پینا فوس** بالام بروذن و معنی دیوار است چه در فارسی را و لام بهم بندیل بیابند  
**ی پینا فوس** بفتح رای قرشت شخصی را گویند که مانند دیوانه ها سلوک کند و براه رود **ی پینا فوس** بتانی مجهول  
 و بای فارسی بالف کشیده عنکبوت را گویند و نام گیاهی هم هست که آنرا اند فو فو و چند قوی خوانند و دیو  
 پای نیز گفته اند با ضافه تخانی آخری **ی پینا فوس** بتانی مجهول و بای ایجد بروذن دیوار یعنی کرد باد است  
 و باد شدی را نیز گویند که هوارا تار یک سازد و جنون و دیوانگی را نیز گفته اند **ی پینا فوس** بتانی مجهول  
 و بای ایجد بروذن و لشمینه نام روز شازدهم باشد از هر ماه ملکی و لقب قارن برادر زاده جمشید هم  
 چهار قارن دیویند میگویند و همیشه راه میگویند و نام داروئی هم هست **ی پینا فوس**  
 بتانی مجهول نوعی از جامه پوستین باشد که آنرا واروندی پوشند تا چشمها آن بر بالا آید و پرها بر آن  
 بند کنند و شبها بشکار یک روند و بعضی گویند جامه باشد از پلاس کنده که در روزها جنک پوشند  
 و پوست شیر و پلنگ را نیز گویند که بهادران و هبلوانان در روز معرکه بردوش اندازند **ی پینا فوس** بتانی  
 مجهول و جیم بروذن و لشمینه مردم پیر و سالخورده باشد و شیطان صفت و بد نفس را نیز گویند و کتابه از صفت  
 جان و پیرم و دلا و دم هست **ی پینا فوس** بتانی مجهول و فغ جیم فارسی جانور است مانند مورچه و در زمین  
 در زمین نمناک میباشد و موئینه را تپاه سازد و ضایع کند و بعر یی ارضه گویند و زلور را نیز گفته اند  
 و آن کرمی ظا باشد سیاه رنگ چون بر اعضا چسباند خون فاسد را بکشد اگر زلور خشک کرده و در پیشه  
 کوزه بخورد کشته هر شیشه که در آنجا باشد بشکند و گیاهی هم هست که آنرا زردک خوانند بفتح زای نقطه دار و چون

اندام خاوندی **پوختار** باغای نقطه دار بر وزن پیش کار درختی است پر خار و آنرا سفید خار و خنجر گویند  
و بخری عوج خوانندی **پوختار** باثانی مجهول بر وزن پهل دار نوعی از درخت سرو باشد و صنوبر هندی  
را نیز بخری **شجره الجن** خوانند و در اختیارات **شجره الله** نوشته اند و بعضی گویند درختی است مانند درخت  
کاج و شیره دارد که علاج لقوه میکند و مردم دیوانه و مصرع را نیز گفتند **پوختار** باضافه وارد  
آخر همان دیوار است که درخت کاج مانند باشد و شیره آن علاج استرگما اعضا میکند **پوختار**  
باثانی مجهول بر وزن شیر دل مردم شجاع و دلیر و دلدار باشد و مردم سیاه دل و تیره دل و سخت دل و پرم را  
نیز گفته اند **پوختار** باثانی مجهول بر وزن و معنی تیز دولت باشد و تیز دولت شخصی را گویند که دولت  
او باقی نبود و زود زوال پذیرد و بر طرف گردد و بکسر ثالث کنایه از دشمن دولت و مدبر و زود زوال باشد  
**پوختار** کنایه از دیوانه و مجنون باشد **پوختار** بمعنی دیوید است که کنایه از دیوانه و مجنون باشد  
**پوختار** بکسر ثالث کنایه از شیطان لعین است **پوختار** بر وزن زیور صاحب خانه و سرای را گویند  
و هندی برادر کوچک شوهر باشد **پوختار** بر وزن نبل بخش بمعنی دلف بخش است که نغمه باشد از  
موسیقی **پوختار** بازای هوز بر وزن نبل پای کنایه از مردم غصه ناک و غضب آلود باشد **پوختار**  
باسین بنقطه بر وزن پیشکار بمعنی دیو مانند است چدرار بمعنی شبید و نظیر و مانند باشد و کنایه از مردم  
بد خود رشت رو هم هست و شخصی را نیز گویند که از اواعمال ناشایسته سرزند و شخصی که دیو جامه پوشیده باشد  
و آن جامه ایست درشت و خشن که در روزها جنک پوشند و نیز شبها جهت شکار کردن کلبه در بر کنند  
**پوختار** بمعنی دیو اسپست که آنرا چند قوفی خوانند کلف و بهق را صناد آن نافع است **پوختار**  
بکسر رابع و سکون با و ایجد و لام مقنوع بفقوتانی زده گیاهی است که آنرا بخری حذر اف گویند و با بای فارسی هم  
بنظر آمده است **پوختار** باثانی مجهول و کسر ثالث معروفست و او پهلوانی بود مانند رانی که رستم زال  
او را کشت **پوختار** کنایه از اسب سوار باشد **پوختار** باغز بنقطه دار بواور سپیده و بلام زده گوهی  
که در گردن کلبه و اعضا آدمی بهم میرسد و در دهن میکند و آنرا بخری سلعد گویند و غول بیابان را نیز گفته اند  
**پوختار** باتمتانی در آخر بمعنی دیو غول است که سلعد باشد **پوختار** باثانی مجهول و فتح ثالث جانور است  
که چوب عمارت و بنشیند و آنچه در زمین افتد بخورد و ضایع کند و بخری ارضه خوانند و زلور را نیز گفته اند آن  
کرمی باشد سیاه رنگ که خون فاسد از بدن آدمی بمکد و مصغر دیوم هست و بضم ثالث نیز بنظر آمده است **پوختار**  
**کلوخ** بضم کاف و لام بوا و کشیده و بیجم فارسی زده طفل جن گرفته و کودک را گویند **پوختار**  
**کلوخ** کنایه از کرمی که در وقت شیار کردن از زمین برخیزد و بر اطراف بزد **پوختار** بر وزن دیو مردم نوعی  
از کندم است که هر دو دانه در یک غلاف میباشد و بعضی خوشه بزرگ میدانند که گویند **پوختار** باثانی مجهول بر وزن  
شیر کرمی را گویند که او را جن گفته باشد و یا کسیکه دیور بگیرد و نام شهر است در ملک دکن و در این زمان دولت آباد  
شهرت دارد **پوختار** کنایه از قماش باشد که در دیو کرمی یافتند که آن دولت آباد است **پوختار** با  
الف کشیده و بجای نقطه دار زده جا و مقام دیور را گویند **پوختار** بمعنی مکان است همچون سنگ لاخ و درود لاخ و کلاه

لاخ بغیر از این سه موضع جای دیگر بنامده است و صحرا و خارستانی را نیز گویند که از آبادانی دور باشد و جایگاه  
 خراب و خرابه و چراگاه دود را نیز گفته اند و سردسیر را هم میگویند **تپو** مریخ در اصطلاح بمعنی جن و مردم  
 مفسد و مفتن باشد و نوعی از حیوان هم هست که بعربی استناس گویند **تپو شنگ** بفتح مهم و شین نقطه دارد  
 سکون و کاف فارسی بمعنی کاشانه است و آن نوعی از جنوب باشد که چون پوست آنرا بکنند بعد از مقرر  
 ماندی **تپو کند** بروزن ریوند نام دارد و بپست درانی **تپو** مریخ بروزن میوه گرم پیلند ابریشم را گویند **تپو**  
**هفت** مریخ کنایه از اقالیم سبعه است **تپو هفت** ستر کنایه از شب است که بعربی لیل خوانند باعتبار  
 اینکه هفت ساعت هم میشود و کوه زمین را نیز گویند باعتبار هفت اقلیم و هفت طبقه **تپو کول** با اول  
 مجهول رسیده و کابوا و کشیده و بلام زده بمعنی آخر راهول است که تاج مرصع باشد **تپو** مریخ بفتح هاء بر  
 تعظیم تاجی که مخصوص پادشاهان است و بمعنی تخت و چار بالش و چتر هم گفته اند و بعضی گویند در مهم افری **تپو**  
 که آزاد رود بی جهت نهی و تبرک بر بالای سر پادشاهان می آورند و کلاه مرصع را نیز گویند **انجام** مریخ  
**خیال نقطه** مریخ **حرف** نهی **مشمول** مریخ **گفت** مریخ **قیق** بدست بکسراف و نون بوا  
 رسیده و کسرای اجد و دال بنقطه بالف کشیده و بسین بنقطه زده لغتی است یونانی بمعنی مانند غار و آن  
 داروینست و گویند نوعی از مادریولست و برک آن **مزی** باشد **خی قی** بروزن سانی یونانی درخت غار را گویند  
 و آن درختی است که برکش از برک سید دراز تر و از برک مورد بزرگتر و نرم تر و سفید تر میباشد و میوه آن از فندق  
 کوچک تر و از نخود بزرگتر است اسهال خونی را نافع بود و بکنوع از آن را ذاقی **الاس** کنند که خوانند **خی بل**  
 بکسرا اول و سکون بای اجد و لام پوست لاک پشت هندی باشد و بعضی گویند پوست لاک پشت دریایی  
 باشد خاکتر آن با سفید تم مرغ شقایق را نافع است **مخش** بروزن و معنی درخت است که بر و تاسیدن  
 و روشنی باشد **مخش** بروزن صرع کنار و گوشه کشت و زراعت را گویند و در عربی بمعنی کز باشد و آن پوست  
 که چیزها بدان پهایند **مخش** با سین بنقطه بروزن حریف بلغث اندلس نهور را گویند و آن پرنده است مانند  
 کبک لیکن از کبک بزرگتر است **مخس** با کاف بروزن گفته تم کوشی است و آن یونانی نظر اسالیو  
 خوانند **مخس** اول و کاف و سکون رای قرشت بلغث زند و پازند بمعنی تر باشد که در مقابل ماده است  
 و در عربی نیز همین معنی دارد و نوعی از عود الصلیب هم هست و آن زرماده میباشد و بعربی ورد الحیر خوانند  
 و آن گیاهی است درانی **مخس** مریخ بکسر نون روز سیم هموز ماه باشد و ذکر آن بمعنی یاد کردن و مرتوبا  
 نام دانشمندی بوده است بلغث سرپانی و آن چنانست که چند مؤید بوده اند که هر یک چند روز از روزها  
 در یکرا فصل میدانستند و مردم را در عبادت خانها خود روزها که منسوب به هر یک از ایشان بوده ایشان  
 را یاد میکردند تا نویبت بدان ذکر آن دیگری برسد و هر مولودی که در آن ایام متولد میشد بنام آن مؤید میکردند  
 و در آن روزها جشن میبوده اند و مرتبه ذکر آن از مرتبه عید فروراست **مخس** مریخ با و در ارفاق و حرکت  
 مجهول طعامیست که آنرا از اردکندم پزند **مخس** بروزن هوش مند خود بد خلق را گویند **مخس** مریخ  
 بکسرا اول و مخانی بالف کشیده و نون بختانی رسیده و ضم طای عطی و سکون سین بنقطه یونانی کوشی است

کاف



که از اجزای سلس البول گویند شیخی فنووس با اول بختانی رسیده و ضم فاونون بواو کشیده  
و بسین بنقطه زده نام مردی بوده رامشکر در خدمت ملقرط شاه

گفتای هفتاد و یک بارها فاطمه حضرت اباحرون فیله که به بیست و یک باره از این سلس البول کشیده

لغت کتابت بی از اولی بالفیل و بیست و یک باره از این سلس البول کشیده

بابی ایجاد بواو کشیده نام کلی است از کلهای بهاری را تیاج بکر نون و بختانی بالف کشیده و نون مفتوح  
بیم زده یعنی راتیج است که صمغ درخت صنوبر باشد و آن سده نوع است یکی روان که منعقد نشود و  
نوع دیگر صلب است باشد و نوع دیگر صلب است لکن آنرا با اثر بخت باشد و این نوع را تلفونیا گویند  
و شیرازی زنگباری خوانند را تیاج و نون مفتوح بیم زده یعنی راتیج است که صمغ درخت صنوبر  
باشد گویند و رمیت مراع لبکون که این نقطه نام نواست از موسیقی و در عربی یکی از نامهای اثر است  
مراع بروزن شاخ غم مانده بسیار را گویند مراع بروزن شاد گویند و جوانمزد و صاحب همت و سخاوت را  
گویند و معنی شجاع و دلادرم هست و حکیم و دانشمند را نیز گفته و معنی سخن گوی و سخن گذار و قصه خوان  
هم آمده است مراع بوی بابی ایجاد بروزن ماه دو خوب عمود را گویند مراع بلیش بفتح میم و کسر نون و سکون  
شین قرشت کریم طبع و سخا پیش را گویند مراع بروزن قاز یعنی پوشیده و پنهان و نهفته و اسرار دل باشد و  
رنک و لون را نیز گویند و امر بربک کردن هم هست یعنی رنک کن و خاریش را نیز گفته اند و آن جانور است معروف  
و معنی زنبور سرخ و بزرگ هم آمده است و بنا کل کار را نیز گفته اند و عربی طیان خوانند و بعضی گفته اند از قزاق  
کلا نتر و بزرگ بنایان باشد و بعضی گویند رازی معرب راز است چنانکه بازی معرب باز و نام فریاد است نزدیک  
لبیزار و نام پادشاه زاده هم بوده گویند او را برادری بود که نام داشت هر دو با اتفاق شهری بنا کردند چون بنا  
رسید میآهرد و در تقسیم آن مناقشه شد چه هر کدام میخواهند که مسی بنام خود کنند و بزرگان از ما میجهت  
رفع مناقشه شهر را بنام ری کردند و مردم شهر را بنام راز چنانکه حالا نیز شهر رازی میخوانند و اصل شهر رازی  
میگویند مراع لبکون زای فارسی فیه و توده و خرمن غله پاک نکرده را گویند مراع زبان بروزن بادبان  
صاحب راز باشد و کسی را نیز گویند که سخن از باب حاجت را بر عرض سلاطین رساند مراع زلی آت کتابت  
برودت و رطوبتی بود که در جوهر است و آن باعث بر آمدن و نمو نباتات میشود و عکس را نیز گویند که در آب افتد  
و مطلق رستی و سبز شدن و رو بیداری را نیز گفته اند مراع زلی بروزن ماشقی نوعی از انکور است که در اینهای آن  
کوچک میباشد و بعضی گویند تخم کتان است و از آن روغن گیرند و بعضی دیگر گویند سوسن سفید است و دیگر  
میگویند رازی زنبور سفید است مراع زلی حال کتابت از نباتات است که بتدریج از خاک بر می آید مراع زلی بروزن  
تازه معنی راز است که پوشیده و پنهان و اسرار نهفته دل باشد مراع زلی با هم بروزن و معنی بادبان است که رانیا  
باشد و معرب آن راز یا فوج است از آدمی نقل کرده اند که هر کس از اول حمل یعنی روزیکه آفتاب بر ج حمل می آید

هر روز یکدم راز باند با یکدم دیگر کند سفوف سازد و مداومت کند تا روزیکه آفتاب بر برج سرطان آید سه  
 قطعا مریض نشود و آن بوستانی و صهرانی و شامی میباشد و راز بانه شامی اینسون است و بعضی گویند که  
 راز بانه رومیست و بعضی دیگر گویند هر دو یکی است و اینسون است **مراسم** بر وزن طاس بلغت زند و بازند  
 راه و جاده را گویند که بر پی طریق گویند **مراسم** بر وزن ماست نقیض کج و صند دروغ باشد و نام مقامی است  
 از موسیقی و بمعنی تمام و مساوات هم آمده است **مراسم** بر وزن پار سا بمعنی راست باشد که نقیض کج است  
 و داه را نیز گویند که بر پی صراط خوانند **مراسم** است لبکون سین بر وزن بامداد و ظیفه و راتب را گویند **مراسم**  
**توجی** بابای ایجاد بواور سیده و بدال بلفظ زده موجود حقیقی را گویند که ذات پاریتم باشد جل جلاله و عم نواله  
**مراسم** خانک کنایه از شخصی است که با هر کس از قرار راستی و درستی و امانت و دیانت معاش کند **مراسم**  
**خدیقی** اشاره بیاری تعارض است **مراسم** **مرشک** بفتح راوشن قرشت و سکون و او و نون و زبر  
 هم برام کور بود و ظلم بسیار میکرد هم برام از قصه شبان و سک خان متنبه شده او را سیاست بلیغ فرمود **مراسم**  
**سائر** با سین بلفظ بر وزن ماست باز نوعی از فنون سازندگی و صفتی از صفات سازها ذوالاوتار است  
**مراسم** بر وزن خاسته آنکه هم کارها را بدست راست کند و راه راست هموار را نیز گویند **مراسم**  
 بر وزن آستین بمعنی حقیقی و واقعی باشد **مراسم** بر وزن ماستیند بمعنی راستین باشد که حقیقی است  
**مراسم** بضم نالت و سکون خای نقطه دار و نای قرشت من سوخته باشد و از آن سوخته نیز گویند و معرب آن  
 و رسم است بهترین آن مصریست و طبیعت آن گرم است در ستم **مراسم** بر وزن دامن نام درخت پهل کوش  
 آن دارویی باشد نافع جمیع آبلها و دردها خصوصا دردی که از رطوبت و سردی بود و کزندگی جانوران را سوخته  
 آن را قسط شامی و زنجبیل شامی نیز گویند و غرساها است بنج آنرا اصل الراسن و تخم از اهاب الراسن خوانند و بعضی  
 گویند علفی است که آنرا از کان قچی گویند و با ماست خورند **مراسم** بر وزن ماز و جانور است که آنرا موش خرا گویند  
 و بر پی این عرس خوانند اگر درون وی را پراز کشینز کنند و خشک سازند خوردن قدری از آن کزندگی جانور از هرا را  
 نافع باشد گویند اگر کعب آنرا بوقتی که زنده باشد پیرون آورند و بر پای راست زن بندند و با و جماع کنند البتن گردد و  
 گویند طعامی که زهر داشته باشد همبکه به پند موها خود را است کنند و بفریاد آید اگر خون او را بر مفاصل و خنایر  
 طلا کنند نافع باشد **مراسم** بر وزن ماش توده و انبار غله پاک شده و از گاه بر آورده را گویند **مراسم** طبیعتی بکسر طای  
 حطی و نون و سکون هر دو محتانی بلغت یونانی مطلق جمع را گویند خواه مصطکی خواه کنند و خواه کثیر و مانند  
**مراسم** با عین بی نقطه بر وزن قایل نام زلیخای شهور است **مراسم** بر وزن باغ مرغزار و صحرای باشد و دامن  
 را نیز گویند که بجانب صحرای باشد **مراسم** بر وزن کاف بز با است و بر پی بسیار خوانند گویند پوست جویز  
**مراسم** بر وزن با بوند بودند را گویند و با بمعنی بجا فاق و چنانون نامی هم بنظر آمده است که را قوت با  
**مراسم** بر وزن نافع کیه است مانند سیر برادر پیاز و آن را بریا کرده بخورند بعنایت لذید باشد و با بمعنی باز  
 نقطه دار هم آمده است و بعضی گویند اخذ است که صمغ حلینت باشد و بعضی دیگر گویند بیخ درخت ایجاد آن است  
**مراسم** بر وزن حال توج و کوسفند جنکی را گفته و بمعنی کاسه انجور هم آمده است و برشته سوزن را نیز گفته اند

و بلغت زند و پازنده باشد که بر بی صراط و طریق خوانند **مرا کارع** با کاف بروزن آواره زن فاحشه و بدکار  
 را گویند **مرا م** بروزن کام تقیض و خشا است که الفت گرفته و آموخته و فرمان بردار باشد و نام روز بیست و یکم  
 از ماه هاشمی و نام فرشته ایست که موکل روزگار و مصالح امور مردم است در آن روز آرام و طاق و آرامیدن  
 را نیز گویند و بعضی روان و درنده باشد و نام شخصی که راضع ساز چنگ بوده و خوش و شاد و خرم را نیز گفته اند  
 و نام دره ایست در ملک هندوستان و نام عاشق و لیس هم هست و چون آرد بسیار عیاش و شاد کام و پیوسته او  
 خوشحال و خوش طبع بود و آرام بدین جهت میگفتند و بر این هم شهرت دارد و قصه ایشان منظوم و مشهور است  
 و نام پادشاه سنده و پهلوان نام خدای بزرگ است جل جلاله **مرا م** آری **میش** نام شهر است که اردشیر بابکان بنا کرد  
 بود **مرا م** بزین بام و بای ایجاد و زای هوز بروزن ماه پر دین نام آتشکده و نام پهلوانی بوده است **مرا میتین**  
 بانای قرشت بروزن جانشین نام شخصی بوده چنگ نواز گویند ساز چنگ را او وضع کرده است **مرا م** بفتح میم  
 بروزن مادر نام شهر است که ابریق را مری منسوب بدان شهر است و بکسر میم هم آمده است **مرا مشن** بکسر نالت  
 بروزن دانش معنی آرامیدن و آرامش و اسودکی و فراغت باشد گویند نقش نگین انوشیروان چنین بوده و که  
 راه بسیار تاریک است **مرا چه پیش** و عمر دو باره نیست **مرا چه خواهش** و مرک در نقاسست **مرا چه رامش** و بعضی ساز  
 و نواز عیش و طرب هم هست چه رامش خواننده و سازنده را گویند **مرا مشنت** بکسر نالت بروزن بالنت یعنی  
 رامش و آرامیدن و نام روز چهار باشد از هفتاد و سه سال **مرا مشن جهان** بکسر رابع نام نوائیت از موسیقی  
 و نام لحن هفتم از سی لحن **مرا مشن** لحن باغای نقطه دارد و معدوله و درای نقطه بروزن فارضال نام نوائی است  
 از موسیقی **مرا مشنت** بکسر نالت و سکون رابع و کاف یعنی رامش است که آرامش و آرامیدن و رامشگر  
 باشد **مرا مشگر** با کاف فارسی بروزن دانشور مطرب و خنیاگر را گویند که خواننده و سازنده باشد **مرا مشی**  
 بکسر نالت و رابع و سکون تختانی یعنی رامشگر است که سازنده و خواننده باشد **مرا ملک** بفتح نالت و سکون  
 کاف مصغرام است که تقیض و حشی باشد و مرکبی است از زاج سیاه و مانزو و پوست انار و صمغ و در شاب  
 انکوری که خوردن آن دفع اسهال کند **مرا مؤتر** بازای نقطه دار بروزن ناموس کشتی بان و ناخدا را گویند  
**مرا م** هر **میش** بکسر نالت و ضم ها و برای بی نقطه ساکن و میم مضموم برای نقطه دار زده نام شهر است از اهوا  
 و آنرا در قدیم سمنگان میگفته اند که بروزن فلدان **مرا می** بروزن جامی نام شخصی است که راضع چنگ  
 بوده و آن ساز بیست شهر **مرا می** بای می عطی بروزن کامکار شبان و کوسفند چران را گویند  
**مرا میتن** بانالت بختانی مجهول رسیده و فووقه فانی مفتوح بنون زده نام قصبه ایست از ولایت بخارا  
 و خواجده علی رامیتنی که از کمال اولیاست و بجزرت عزیزان اشهاد و ارازاجاست **مرا میتن** بانالت بختانی  
 و بنون زده نام چتر عاشق و لیس است و قصه و لیس و رامین فی الثمن مشهور است و نام چنگ نوازی هم بوده است  
**مرا میتن** بامیم بروزن خاکینه رامین است که عاشق و لیس باشد **مرا م** بروزن جان معروفست و بعضی  
 گویند و درخت انگوزه را نیز گویند و بعضی آن کوزه هم آمده که طلیت باشد **مرا م** بروزن دانا بلغت یونانی انار  
 باشد که بر بی زمان خوانند **مرا م** آفرین کا به از نیز کردن و بر انکشتن اسب را گویند خصوصاً **مرا م** بفتح

نون و سکون جیم یعنی نار کیل است که او را جوزهندی گویند مرالش بروزن دانش یعنی راندن و دور کردن  
 باشد و زنجسلب در مقابل اچاب هم هست **مران کشائی** کتابه از سوار شدن و داه رفتن و فرود آمدن  
 از مرکب و عیب ظاهر کردن و برهنه شدن باشد **مرانین** بانون بختانی رسیده و بنور و بیگر زده یعنی نلوا  
 باشد و بگری رانان گویند و زرهی رانین گفتند که در روز جنگ راهها را بپوشاند **مرق و چمن** بروزن ناوید نوعی از  
 انکور باشد **مرق و کی** بفتح و او بروزن آمد زمین پست و بلند و پشت پشت پر آب و علف را گویند و ناصافی نیز  
 آبراهم گفتند **مرق و مرابکون** ثالث و رای بنقطه بالف کشیده بروزن چار پا خار پشت را گویند و آن جانور است  
 معروف و بفتح اول و ثانی هم بنظر آمده است که بروزن نلولا باشد **مرق و شش** بفتح ثالث بروزن آتش کوکب  
 مشتری را گویند **مرق و ک** بروزن ناولک صاف و لطیف و پالوده هر چیز باشد و معرب آن راق است  
**مرق و مایع** بروزن کا و ماده انکوزه را گویند که بگری حلیت خوانند و بضم ثالث هم بنظر آمده است **مرق و نند**  
 بفتح ثالث و سکون نون و دال ایجد رینما باشد که خوشهها انکور بران آویزند و جامه و فوطه و ازار و لنگی و امثال آن  
 بر بالای آن اندازند و نام جائیست از توابع قزوین و اروندی منسوب با نجاست و ریوند رانین گویند و آن دو آنجا  
 مشهور و معروف گویند ریوند پنخ دیواس است و آن چینی و خراسانی میباشند چینی رایجهت مردمان و خراسانی  
 رایجهت دیاب و چهارپایان دیگر استعمال کنند خراسانی را راوند الدیاب و چینی را ریوند لخی گویند **مرق و نین**  
 با و او بروزن فالین علف شتر باشد که از اشتراخار و اشتراخار گویند و از ارثی و آجان سازند **مرق و ماه** بروزن ماه  
 معروفست و بگری طریق و صراط و بجمع کرک و مرتبه باشد چنانکه گویند یکراه و دوداه یعنی یکبار رود و یکبار از  
 رسم و روش و قاعده و قانون هم هست و نغمه و مقام پرده و اصول و خوانندگی و نوازندگی را هم میگویند و بعضی هوش  
 و شعور هم آمده است و حرف سخن رانین گویند و پادشاه هند وستان رانین گفتند و بعضی باطن هم هست چنانکه  
 گویند فلان راه فلانی رازد یعنی باطن فلانی رازد **مرق و آوری** سوغات و هدیه و هر چیز که کسی از جانی بیاید  
 برای کسی بیارد اگر هر قصیده شعر باشد و بگری او عراضه گویند و مجذوف دال هم درست است که راه آور باشد  
**مرق و افشای من** کنایه از آنست که در زبان دوراه بر سر جیبی بریزند و غارت کنند و بعضی زبان رسیدند هم گفته اند  
**مرق و انجام** کنایه از اسباب سفر است عموماً و مرکب سواری باشد خصوصاً و بعضی قاصد و شاطر و پیک  
 هم آمده است **مرق و هتیب** بروزن صاحب زاهد و گوشه نشین ترسایان را گویند **مرق و بله بری من**  
 کنایه از صورت معقولیت داشتن حرف کسی باشد **مرق و کسبر بری من** کنایه از تمام کردن و بانهها  
 رسیدن راه است **مرق و کبند** بروزن تا شکنند یعنی دزد و داه زن و داه دار است **مرق و جامدی من**  
 بکسر ثالث نام صوتیست از تصنیفات نلیکا چنکی گویند این صوت را چنان نواخت که حضار مجلس هر جاها  
 برین پاره پاره کردند و مد هوش گردیدند بنا بران بدین نام موسوم شد **مرق و خارکش** بکسر ثالث و سکون  
 آخر کسین قرشت باشد نام نوائیست از موسیقی **مرق و خارکن** باهای مکور و سکون آخر کسین باشد  
 یعنی راه خارکش است که نام نوائیست از موسیقی **مرق و خسرو لینی** بکسر ثالث نام نوائیست از موسیقی  
 و بعضی گویند سرود نیست مسجع از جمله تصنیفات با رید **مرق و خفشد** کنایه از راهی است که بسیار دور

و دراز و هموار باشد **مراهه** است بروزن خاکسار نکاهن و محافظ راه باشد و در ذره آهن و این را هدر گفته اند  
**مراه** مروج نام پرده ایست از موسیقی و نام لحن هفتم است از موطن باربد و آن براج روح مشهور است  
**مراهزن** بروزن بادزن در دو قطاع الطریق باشد و مطرب و سرودگویی را نیز گویند و امر باین معنی هم است  
**مراه شاه** باشد نقطه دار بروزن چارگاه بمعنی شاه راه است که راه پهن و بزرگ و عام باشد **مراه شید**  
 نام لحن سیزدهم است از مصنوعات پارید **مراه عول** یکی است از بکسرتاک کنایه از دنیا و روزگار باشد  
**مراه قلندر** کنایه از ترک و بجزود دنیا باشد و نام نوائست از موسیقی **مراهگان** بروزن و معنی ایگانه  
 باشد و رایگان چیزی را گویند که در راه بیاید و چیزی معنی که او را عوض و بدل نماید داد **مراه کاهکنان**  
 بکسرتاک سفیدی را گویند که شهد در آسمان می نماید و از آسمان دره خوانند و آن صورت راهی است که در  
 فلک هفتم از اجرام کواکب صحابه ظهور یافته است و بعمره مجزه خوانند **مراه کسرتک** بضم کاف فارسی و  
 سکون سین بنقطه و فوقانی مفتوح برای قرشت زده کنایه از مرکوبت مطلقا اعم از اسب و استر و شتر  
 و کاه و امثال آنها و مرکب راه دار و فراخ کام و خوش راه را نیز گویند **مراه کل** بضم کاف فارسی و سکون  
 لام نام نوائست از موسیقی **مراه نشین** کنایه از کدک و مردم پخامان و غریب و قاصد و کسی که بسیار  
 راه میرفت باشد **مراه نوکری** بفتح نون و دار و سکون را و دال بنقطه کنایه از مرکب و قاصد و مسافری که پیاده  
 میرفت باشد و کدک و مردم پخامان را نیز گویند **مراه و لرغ** بروزن کاهواره بمعنی ارغمان و راه آورد باشد **مراهوی**  
 بضم ها و او و بختانی رسیده نام مقامیت از موسیقی که برهای شهر است **مراهی** بروزن ماهی نان لواش را  
 را گویند و راه دونه را نیز گفته اند **مراهی** بروزن جا بمعنی راه باشد که هر آن صراط خوانند و سلاطین و حکام و بزرگان  
 هند و ستان را نیز گفته اند و در عربی بمعنی تدبیر و مقتضای عقل باشد **مراهی ترن** بفتح زای هوز و سکون نون کسی را  
 گویند که در کارها بادی مشورت کنند **مراهیک** بکسرتختانی بروزن سالکا محبوب و مطلوب را گویند و مردم مانند را  
 را **مراهیکان** بکاف فارسی بروزن کاروان چیز است که در راه بیاید یا مفت بدست  
 آید و آنرا عوض و بدل نماید داد و رایگان در اصل راهگان بوده حرف ها را همزه ملینه بدل کرده بصورت بانویسند  
**مراهیک** بروزن مایه نام جوششی است که بر سر روی اطفال بری آید و آنرا بر پی سفید خوانند **مراهیک** بضم کاف  
**مراهی بنقطه** با پای **مراهیک** بضم کاف **مراهیک** بضم اول و ثانی بالف کشیده بمعنی پیوسته  
 باشد که مصدر است و امر بر بودن هم هست بمعنی برآوردن یا نشاندن ثانی بلفظ زند و پازند بمعنی بزرگ و عظیم باشد  
 و بمعنی رخننده و رختشان هم آمده است و بکسر اول در عربی سود و نفع زد را گویند **مراهیک** بضم اول بروزن  
 غراب سازی باشد مشهور که مینوازند و آن طنبور مانند است بزرگ و دست کوتاهی دارد و بر دو آن بجای تخم پسته  
 آهوکشند **مراهیک** بکسر اول و برای قرشت و سکون ثانی و قاف بلفظ سر بانی سگ انکور باشد که تازی عنب  
 الثعلب خوانند **مراهیک** بانون و فوقانی بروزن بهلوشکن بزبان زند و پازند بمعنی مردن باشد که در برابر  
 زیستن است **مراهیک** بضم اول و ذای نقطه دار بروزن مرجا بلفظ زند و پازند خورشید را گویند **مراهیک**  
 بکسر اول و سکون ثانی و لام نومی از افستین است که بوی مادان باشد و بر پی افخوان گویند **مراهیک** بضم اول

آخر که خای نقطه دار باشد و ثانی بواور رسیده خوش خوشی را گویند عموماً و خوشی و لذتیکه در مباشرت و مجامعت  
 بهم رسد خصوصاً و با این معنی بازای نقطه دار و جیم هم بنظر آمده است **مَرُوقُ** که بفتح اول و فتح آخر که سینه بنقطه  
 باشد و ثانی بواور رسیده سرپوش را گویند عموماً و چادر و مقنعه و در پالک آن **مَرُوقُ** که با شین نقطه دار بر  
 و معنی ربوسه است که سرپوش و چادر و مقنعه و در پالک زنان باشد و آن در اصل روپوش بود و بکثرت استعمال  
 روپوش شد و بفتح اول هم گفته اند **مَرُوقُ** که بفتح اول و آخر که لام باشد و ثانی بواور رسیده بلفظ اندلس رستنی باشد  
 که آنرا کتک گویند و یا ماست خوردند **مَرُوقُ** که بفتح اول بر وزن زبون پیش مزد و پیمان را گویند و آن زری باشد که  
 پیش از کار کردن بمزد در دهند و بعضی گویند زری باشد که در قیمت متاعی داده باشند مشروط بر اینکه اگر خوش  
 آید نگاه دارند و الا پس دهند و ز خود را بگیرند و در خزانه دهند و آن بشرط کارد گویند و بعضی دیگر گفته اند که زری  
 زریست که زیاده از آنچه بمزد در قرار داده اند بدهند **مَرُوقُ** یا ثانی مثلثه بر وزن سجا بلفظ سجا نوعی از ماهی کوچک  
 باشد که از جانب هر موزا آوردند و آنرا در کرم سیرت ماهی است گویند و ماهیها به ازان بزند و همچنان خشک نیز خوردند  
 توت باه دهد بیاض ستمی **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
 سکون دال ایجد گیاهی باشد که چون حیوانات چرنده قدری ازان خوردند مست کردند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
 که گیاهی باشد که چرنده را خوردن آن مست کند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
**چَمَّالِغَتُ وَ كَنَائِثُ** که بفتح اول برهند و عربان را گویند و بضم اول تعوی است و پندوا برهند و خالی با  
 گویند و بعضی کاغذ هم بنظر آمده است و هم را نیز گویند که بجز **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و سکون کاف  
 پودند بری باشد که اگر گو سفند ازان بخورد شیر او مانند خون براید و آنرا مشکطرا مشبع و مشکطرا مشیر نیز گویند و بفتح  
**بِقَلَّةِ الْفَرَّالِ** خوانند **مَرُوقُ** که با اول و ثانی مفتوح بار درختی است در هند شبیه بفسدق و اما کوچک تر از آن و سیاه  
 رنگ میباشد و آنرا در آب کتند و دست بران زنند چون صابون کف بر آورد جامه بدان شویند خصوصاً جامه آبروی  
 و چون با سر که بر خنار بر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با آب مرزنگوش در چشم کشند شب کور بر آید و بجز **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
 خوانند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی رسیده و بای ایجد بالف کشیده و بون مفتوح بضم زده نوعی از سرطان بحری باشد  
 و بعضی گویند سنگی است مانند سرطان و در دارو حکما بکار بندند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
**مَشْمَلُ** بر شش لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول بر وزن طوات آواز و صدای کوس و نقاره را گویند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
 باخبر نقطه بر وزن نغز آروغ گویند و آن بادی باشد که از راه کلهو براید **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
 که آروغ باشد و بضم جیم فارسی هم با این معنی گفته اند **مَرُوقُ** که بفتح اول و آخر که لام است و سکون ثانی و سماع  
 باشد و آن گیاه است که در زمین غمناک دیوارها حمام روید و آنرا میخورند و شیره آن جلای صرد دهد و بجز **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی  
**مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی بواور رسیده و عین بنقطه بالف کشیده و بضم زده بلفظ سرانی نام پسر سلیمان علیه السلام  
 چون ولعهد پدر شد بسبب هوا و هوس بسیار دره سبط از مطا و عشق سرچیدند و در سبط با او ماندند و سبط  
 بکسر اول در هر چه کوه و قبیل و فرزندان زاده را گویند و جوها بحدف هم بنظر آمده است **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و ثانی  
 باشد که جامه و لنگی و چیزها در بیکر بر بالای آن اندازند **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی و لغت **مَرُوقُ** که بفتح اول و ثانی

مشمک بر بیست وی و لغت و کنایت مرغ بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شکاف و رخنه  
 و حال و خم و غصه و اندوه باشد و بضم اول هر خساره و دوی را گویند و بعرچه خد گویند نام جانور بیست  
 که او بزماشتد عقدا در خارج وجود ندارد و آنچه گویند نبل و کمر کردن را طعن میگویند غلط و دروغ است  
 و بک مهره از مهرها شطرنج بنام او موسوم است و بعضی گویند باین معنی هر بیست و همان اسب را نیز گویند و بمعنی در بزم  
 هم هست که تاج پادشاهان باشد و سوی و طرف و جانب را نیز گفته اند نام گیاه است که آنرا لوبخ خوانند و از آن حصیر  
 بافتند و آنکوز و خرزیزه بدان آورند مرغ خام بضم اول بر وزن غلام نوعی از سنک و آن زرد و سفید و سرخ میباشد  
 و بهترین آن سفید است و گویند بغایت صلب و سخت میباشد و بعضی دیگر گویند بسیار نرم میشود و گویند مرغی است  
 مرغ خبیث بضم اول و سکون ثانی و بای ایجد بخانی رسیده بر وزن خرچین و مرغ ترش صفت نشده را گویند و  
 و بعضی گویند چیز بیست که آنرا از کشتک وارد و شیر سازند و ترش تره باشد مانند فرازون سیاه رنگ بود و مرغ ترش  
 سخت شده همچو پنبه را نیز گفته اند و بکسر اول هم آمده است و بعضی گویند هر چیزی که آنرا از مرغ ترش سازند مرغ خبیث  
 خوانند مرغ خبیث بضم اول بمعنی رضین است و آن هر چیزی باشد که از مرغ ترش سازند و صمغ صنوبر را نیز  
 نیز گفته اند مرغ خفت بفتح اول بر وزن سخت بمعنی راست و درست باشد و بمعنی اسب هم آمده است که بعرچه  
 فرس خوانند و پوشیدنی و اسباب خانه و بار و بند و سامان را نیز گویند و بمعنی خم و غصه و اندوه هم هست و طعام و خوردنی  
 یکرده را نیز گفته اند مرغ آفکندن کتابه از معقیم شدن و عاجز آمدن باشد مرغ خفت بکسب کتابه از سفر کردن  
 و مردن باشد مرغ بجز آکشدن کتابه از مردن باشد که سفر آخرتست مرغ خفت بکسب کتابه از سفر کردن  
 دنیا و آخرتست مرغ بضم اول و سکون ثانی و بیهم نام ناحیه ایست از نواحی بیست مرغ خش بفتح اول و سکون ثانی و  
 شین نقطه و در رنگ سرخ و سفید دردم آید باشد و بعضی گویند رنگی است میا سیاه و بور و اسب رستم را نیز با اعتبار  
 رخن میگویند و مطلق اسب را هم میگویند و بمعنی ابتدا کردن هم هست و قوس قزح را نیز گویند و بمعنی مبارکی و فرزندگی  
 و مبارک و میمون هم آمده است و باز گوز و عکس را نیز گویند و بضم اول و روشنی و شعاع و پرتو و درخشندگی باشد و یکی  
 از نامها آفتاب عالمتابست مرغ خشا بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده بمعنی رختان و درخشندگی و تابان  
 باشد و بضم اول نیز گفته اند مرغ خشان بضم اول و سکون ثانی بمعنی رختان است که تابان و روشن باشد مرغ خشا  
 کتابه از باد بهار و بهاری باشد مرغ خش خورشید و کتابه از شعاع و پرتو آفتاب و ماه باشد مرغ فر فر  
 بضم اول و کسوف و بای نقطه بواو کشیده و برای طعمه دار زده نام روزه هم از ماهها مثلگی باشد و بفتح اول و سکون ثانی  
 که آنرا چهار نوبه و چهار نوبه نامیده باشند مرغ خش بفتح اول و میم و سکون ثانی مرغیست که آنرا مردار خوانند گویند اگر سر کین او را  
 در نیرزن استن بخورد بچسبند از او پر او را در خانه بخورد کنند جمیع جانوران کزنده بگریزند مرغ خش بفتح اول  
 و نون و سکون ثانی راهی را گویند که در دیوار واقع شده باشد و سوراخ هر چیزی را نیز گفته اند و بمعنی در بچه و شکاف و  
 چاله و مثل آنهاست و بضم اول کاغذ را گویند و بعرچه و طلاس خوانند مرغ خش مرغیست که زبان کتابه از  
 خلا باشد مرغ خیل کن دندان رسیدن بمعنی نفس کشیدن باشد بسبب برداشتن و کشیدن بار گران باشد  
 و دیگر مرغ خش که بر وزن کینه بمعنی ریشنه است که صمغ درخت صنوبر باشد و بعرچه را نیز خوانند و بعضی

مرغ خش بفتح اول و کسوف و بای نقطه بواو کشیده و برای طعمه دار زده نام روزه هم از ماهها مثلگی باشد و بفتح اول و سکون ثانی که آنرا مردار خوانند گویند اگر سر کین او را در نیرزن استن بخورد بچسبند از او پر او را در خانه بخورد کنند جمیع جانوران کزنده بگریزند مرغ خش بفتح اول و نون و سکون ثانی راهی را گویند که در دیوار واقع شده باشد و سوراخ هر چیزی را نیز گفته اند و بمعنی در بچه و شکاف و چاله و مثل آنهاست و بضم اول کاغذ را گویند و بعرچه و طلاس خوانند مرغ خش مرغیست که زبان کتابه از خلا باشد مرغ خیل کن دندان رسیدن بمعنی نفس کشیدن باشد بسبب برداشتن و کشیدن بار گران باشد و دیگر مرغ خش که بر وزن کینه بمعنی ریشنه است که صمغ درخت صنوبر باشد و بعرچه را نیز خوانند و بعضی

و بعضی گویند راینج لغت است رومی و بعضی دیگر گویند معرب و خینداست بیان هفتم **مرکز**  
**نقطه پایال** اجد شامل بر شش لغت و کنایت **مری** بفتح اول و سکون ثانی حکیم و الشند  
و خواجده و پهلوان و دلاد و بهادر و شجاع باشد و باشد بد ثانی در عربی یعنی مردود و از نظر امثاله بود **مری** ای  
**پیک** کنایه از آسمانست و شب را نیز گویند **مری** کا بفتح اول و سکون ثانی و کاف بالف کشیده بفتح زنده و پاید  
بمعنی راست و درست باشد که در مقابل کج و دروغ است **مری** **مخون** باجم بروزن سخن بونام گویند که نشین را  
خراب میکند و بر پایه ارضه میگویند و باین معنی **مخا** حرف ثانی و او هم آمده است **مرکح** بفتح اول و ثانی صفت و دست  
آدمی و حیوان در چکر و هر چیز که در یک راستند باشد همچو دندان و کمان و خانه و برج و امثال آن و چوبی را نیز گویند  
که در زیر آن غلطکها راست کنند و بر کردن کار بندند و بر بالای غله که از گاه جدا نشده باشد بگردانند **مری** **تعب**  
**سرطان** اشاره بر برج اسد است که یکی از دوازده برج فلکی است بیان هشتم **مرکز** بدین نقطه **باز** ای  
**نقطه** **مری** شامل بر شش لغت **مرز** بفتح اول و سکون ثانی درخت انکور باشد و بر پایه گرم  
موانند بفتح کاف و بمعنی آن **مکور** هم آمده است و هر باغ را گویند **مومنا** و باغ انکور را خصوصاً و مطلقاً **رنک** را نیز  
گفته اند و بمعنی رنک گفته و امر برنک کردن هم هست و زهر هلاهل را نیز گویند و بکسر اول مخفف رنک باشد که  
از زمین مشتق است و در عربی شالی را گویند که برنج پوست دار باشد چه در زاز برنج کوب را گویند **مرزبان** **بابا**  
**ایجد** بالف کشیده بروزن بزبان باغبان را گویند **مرزقی** بفتح اول و سکون ثانی و وال ایجد بر خور و شکم خوار را گویند  
**مرزق** بفتح اول بروزن زرده بمعنی ماندگرفته شده و آزرده راه باشد **مرزق** بفتح اول و ثانی بفتح و هم  
جنک و جدال باشد و همیشه و هیزم طعام پختن را نیز گویند و بفتح اول و ثانی یعنی رنک میگویند چه در بعضی رنک هم  
آمده است **مرزق** **مکاه** بروزن بز مکاه مکان جنک کردن و جنک گاه باشد **مرزق** **مکگر** بروزن بز **مکگر**  
مخفف رزمکاه است که جنک گاه باشد **مرزق** **مکگر** بروزن کرم سیر نام روز بازدهم باشد از ماه **مکگر** **ملکی**  
**مرزق** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بوجه رحمت را گویند و یک لنگ بار و اسباب و قماش را نیز گفته اند و بعضی  
گویند این لغت عربیت و بکسر اول است **مرزق** **مقوس** با میم و بای حلی بروزن مشک دوز بمعنی جنگجوی باشد  
یوز بمعنی تقصیر و تجسس و جستجو کردن هم آمده است **مرزق** بفتح اول و مخفف ثانی بمعنی رعد است و آن طنائی  
باشد که هر دو سر آنرا بجائی بندند و جامه و لنگی و امثال آن بر آن اندازند و بر پایه شریط گویند و بزبان دیگر  
ساز و خوانند و سک انکور را نیز گفته اند که بتازی **عنب الثعلب** گویند و باشد بد ثانی در عربی حلقه که بر آستان  
دژ نصب کنند و قفل را نیز گویند و بمعنی زدن هم هست که بر پایه ضرب خوانند **مرزق** **مکگر** بروزن رسیدن  
بمعنی رنک کردن باشد **مرزق** **تین** بروزن امین بمعنی محکم و استوار و مضبوط باشد و در عربی بمعنی آرمیده و آرام  
گرفته و کرا نمایه و چیزیکه بوزن کرا و سنگین باشد **بیان** **مخمس** **مرکز** بدین نقطه **باز** ای **مرستی**  
**مشمول** **بر** **لغت** **مرزقی** بفتح اول و سکون ثانی بروزن و جد بسیار خوار و مرعی و هم چیز را گویند  
**مرزق** بروزن رعد است که بنایان بر آستان آن دیوار سازند و آزار زده پیمان نیز گویند و **مکگر** **مکگر** **مکگر**  
بندند و **مکگر** بزبان لغوت پوشیدنی و امثال آن اندازند و از آسانو گویند و عربان شریطه خوانند **بیان** **مخمس**

مکگر



ی که این قطره با سین پد نقطه مثل بر پیشب و لب لغت و کنایه **مرس** بفتح اول  
 و سکون ثانی بمعنی رسیدن و وارسیدن باشد و بمعنی قاعل که وارسیده باشد و امر بر رسیدن هم هست بمعنی برس و  
 وارث و طناب و کند و رسن را نیز گویند و طلا و نقره و مس و سیماب و سرب و آهن و هر چیز از فلزات که با آن آگشته  
 باشند و در هندی شیر و هر چیز و هر یک از فلزات گشته را رس میگویند و جمع آن رساین و نام رودخانه ایست که با آن  
 اشتهار دارد و کلوبند زنان را نیز گفته اند و بمعنی مفسد و فساد کننده هم آمده است و شکم خواره و پر خور و هر چه در  
 چیز خوردن را نیز گویند و بر چه اکول خوانند و بمعنی آخر که اکول و شکم خواره و هر چه باشد بضم اول هم آمده است و **کلوبند**  
 را نیز گویند و حکم و سخت را هم گفته اند و بکسر اول امر بر رسیدن و زشتن است یعنی بر پس و در عربی بفتح اول و ثانی  
 شد و ساکن بمعنی صلاح و فساد کردن در میان مردم باشد و اینجا بطریق اضداد است و چیزی باشد از غیر و حکایت  
 و امثال آن و مقدمه ابتدای شب و به رسیدن حرارت را نیز گویند و نام کوهی هم هست **مرس** نام باشد بد ثانی  
 برون قسام نام آهنکری است که بتدریس کند آنگونه ساخت و نام نقاشی که در خدمت بهرام کور میبود **مرس** است  
 برون بهمان صورت و افسوس و تاسف را گویند **مرس** **سپینا** با بای فارسی برون تمهینا بلیغ زند و بازند فصل  
 پای را گویند **مرست** بفتح اول برون مست ماضی رستن است بمعنی خلاص شد و نجات یافت و نزد محققین  
 بر کسی اطلاق کنند که از صراط خواهر نفسانی رسته باشد و از دوزخ قید برهشته نجات پیوسته و بمعنی زمین  
 وصفه و ایوان هم هست و راسته وصف کشیده را نیز گویند و بضم اول ماضی رویدن باشد یعنی روئید و بر آمد  
 و بمعنی محکم و مضبوط هم آمده است و نوعی از خاک سخت باشد و مطلق خاک را نیز گفته اند و بمعنی شجاع و دلیر و چیره  
 و غالب آمدن و مستولی شدن هم هست **مرست** **خین** با خای نقطه دایر برون دستاویز قیامت را گویند که  
 محتر باشد **مرست** برون هفتاد و هفتاد است که بمعنی غلبه و راتب و روزیانه باشد **مرست** **مرست**  
 برون دستار مخفف رستکار است که بمعنی خلاص و نجات باشد و نزد محققین صاحب دولت است که زخارف  
 دنیوی و تعلقات صور و معنوی و امن گیر مال او نباشد **مرست** **مرست** برون افلاک شاخ تازه را گویند که از پنخ  
 درخت برآید و باین معنی باشین نقطه دار هم آمده است **مرست** **مرست** بفتح اول و ثالث بمعنی رستخیز است که قیامت  
 باشد و بضم اول بمعنی نوحه باشد **مرست** **مرست** با کاف فارسی برون قند ها و بمعنی خلاص و نجات و فرود  
 یا بنده باشد **مرست** برون دستار بمعنی خلاص شده و نجات یافت باشد و مطلق صف را نیز گویند اعم از  
 انسان و حیوان و دیگر و راسته هر چه هم هست همچو راسته دندان و راسته بازار و خانه ها که در یک صف واقع  
 شوند و بمعنی قاعده و قانون و طرز و روش باشد و نزد محققین شخصی است که در ظاهر و باطن کفر و فسادی و آلودگی  
 نداشته باشد و بضم اول حلوانی بود شبیه بقره و آنرا بر چه کعب الغزال خوانند و بمعنی روئیده هم آمده است  
**مرست** **مرست** **مرست** کنایه از سایر موجودات **مرست** **مرست** بضم اول و سکون ثانی و فتح فو ثانی و ها و هم **مرست**  
 ساکن رستم زال را گویند **مرست** بضم اول برون سستی راحت و فراغت باشد و خیرگی و دلیری و شجاعت  
 و غالب شدن و مستولی گردیدن را نیز گویند و بمعنی رزق و روزی و آن و علو او و حاضر و خور و دنی اندک هم هست  
 و بمعنی محکم و استحکام نیز آمده است و بفتح اول بمعنی خلاص و نجات یافتی **مرست** برون حسد بمعنی نزاع و اربابند

و بعضی رسیدن و غور کردن و منوج شدن هم هست و صد و صدی را نیز گویند که مینا اصناف و دریا یا صفت  
 میشود و هر کس چیزی میرسد و رسد بجا و مغرب آنت مرگستر بفتح اول بروزن خصم خد متکار نزدیک  
 باشد همچو آبدار و جامه دار و امثال آن و بعضی داغ و نشان هم هست و شیوه و عادت و متعارف را نیز گفته اند  
 مرگسقی بر وزن بدخوزنیور عملی را گویند و بر چه بیسوب خوانند مرگسقی بر وزن خصی خد متکار  
 مقرب و نزدیک را گویند همچو سفره چی و آبدار و شراب دار و مساقی و آنرا که سال بسال و ماه بماه و روز بر روز ات گیرند  
 مرگسواتی بفتح اول و نون بر وزن کم سواد بزبان زدند و بازند نیزه خطی باشد و بر چه بیسوب خوانند مرگسواتی  
 بیان بازی همدی مرگسواتی بفتح اول و نون بر وزن کم سواد بزبان زدند و بازند نیزه خطی باشد و بر چه بیسوب خوانند مرگسواتی  
 مرگسقی بفتح اول و سکون ثانی نام بعد از دم است از همراه شمسی و در این روز سفر کردن و صحبت داشتن  
 ممنوع است و نام فرشته هم هست که بر آن عدل بدست است و مصالح روزش بدو تعلق دارد و نوعی از جامه  
 ابریشی کران به با باشد و باز در این گویند که آن از سرد و شراب است تا آرنج و مسافت میان دو دست را نیز گفته اند  
 چون از هم باز کنند و مخفف آرش هم هست و آن از آرنج تا سر انگشتان دست باشد و کرم مقدار را نیز گویند و  
 پشت پشت را هم گفته اند و قسمی از خرماست و آن سیاه و بالیده میباشد و نام نوعی از انجیر هم هست و سیاه  
 و زینور را نیز میگویند و با ثانی شده در هر چه باران اندک و بزه ریزه را گویند و در شان جمع آنت و بضم اول گویند  
 چشم باشد اندوی قهر و غضب و خشم و بکسر اول مخفف ریش است که بر چه بیسوب گویند و مخفف ریش جراثیم هم  
 هست مرگسواتی بفتح اول و ثانی با الف کشیده و شبنم نقطه دار مفتوح قطره ها کوچک باران ریزه باشد گویند  
 مرگسواتی بفتح اول بر وزن طشت نام شهر است از ولایت کیلان که از آب بیس گویند زنان و دختران اینجا بند تبا  
 را خوب می بافتند و بعضی خاک و گرد و خرابی و لجن و خاک دوبره هم آمده است و کچ را نیز گفته اند که بدان خانه  
 سفید کنند و هر چند را نیز گویند که از هم فرو بزند و فرو باشد و دیوار را نیز گویند که مشرف بر افتادن باشد و بضم  
 اول فروغ و روشنایی باشد و نام مرگ بوده که با کسر اول بعضی رشتن و لیسیدن بود و سرشت و طینت را نیز  
 گویند مرگسواتی با نون قافی بر وزن افلاک شاخی که تازه از بیخ درخت بر آمده و است و سته باشد مرگسواتی  
 بکسر اول و فتح نون قافی تا را بریشیم و در بنما و آنچه آزار شسته باشند و نام مرضی است و آن چیزی باشد که از اعضا مردم  
 میان تا ریه ها بر می آید و بیشتر در شکم را بهم میرسد و نوعی از علوا باشد و آشی و پلاوی هم هست و بضم اول رنگ  
 و رنگ کرده را گویند مرگسواتی بکسر اول و ثانی ریشما بود خام که آزار دختر تا بالغ رشته باشد و بیخته و فتح تب اقسون بر  
 خوانند و کرمی بر آن زند و بر کردن تب دارند مرگسواتی بکسر اول و ثانی ریشما بود خام که آزار دختر تا بالغ رشته باشد و بیخته و فتح تب اقسون بر  
 نکند که بکسر نون و فتح کاف فارسی و سکون نون دیگر و دال بی نقطه مفتوح ریشما باشد که جامه خواب همچو لحاف  
 توشک و امثال آن را بدانند و وزن مرگسواتی بفتح اول بر وزن کشتی یعنی خاکساری باشد و شخصی را نیز گویند  
 که لجن پاک میکند و خاکستر و خاک ریزی برد و منسوب برشت را هم گفته اند و بعضی دویم که خاک کوب و خاک ریزی  
 بر باشد بجای نون هم آمده است مرگسواتی بفتح اول و سکون ثانی و کاف معروفست که غریب و حسد  
 باشد و بعضی غیور و عجب و تکبر هم آمده است و کرمی باشد که حران صواب میگویند و بضم اول غریب و کرم  
 دیگر

بر وزن پسین یعنی رسو و آس  
 که نیز با معنی لغت تندرست و آس

در وقت بود و بعد از باشد در کارها و متعارف  
 کتاب از زبان است که بر چه بیسوب میگویند و  
 طول طریقت را نیز

و بکسر اول حرکت و دریم و پز مردکی و تخم شپش را گویند و بعضی راست ایستاده و شخصی ریش بزرگ و تجمانی هم آمده است  
 مَرَشِکُن بفتح اول و کسر کاف و سکون ثانی و نون متکبر و صاحب عجب و فیور و مسود باشد مَرَشِکُم بِرُوزَن شپش  
 جانور است خوب خاره که بر پله ارضه گویند مَرَشِش بفتح اول و سکون ثانی و نون نام فرشته است و نام روز هجدهم  
 از ماه هاشمی و بعضی پشت رگوه کوچک و کزید و کزندگی هم آمده است و در عربی ناخوانده بر روی و هم نگار و نیز  
 و فروردین سن سر خود را بدرون دیک و کاسته مَرَشِش بفتح اول و سکون ثانی و نون مفتوح و واو بالف  
 کشیده و بدال ایجاد زده نام یکی از نوکران که دختر حسن بود و شتی بر وزن پشمی خاکروب و خاکروب کثر را گویند  
 مَرَشِی بفتح اول و نون مقصوره و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 درخت صنوبر است و معرب آن رَشِیج باشد و بعضی گویند رَشِیج با این معنی هر بیست و بعضی گفت اندر و بیست و اکتاد  
 بیانی و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون و نون نون  
 بفتح اول و ثانی و سکون دال و کاف فارسی الف کشیده و بهار زده یعنی ندگاه و نظرگاه و جائیکه شب در روز نشسته نگاه  
 و حساب حرکات و درجات ثابت و سیارات را ضبط نمایند و از رصدخانه نیز گویند و کتا از درگاه و محل بار دادن  
 پادشاهان باشد مردم را و باج گاه را نیز گویند و آن جانی باشد که مردم سوداگر باج کنند و جائیکه اصناف و دریاها بیخته  
 بندند یعنی حساب مال و اخراجات دیوانی را مفروق سازند مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 که خاکینی کنایه از دنیا است و غالب و جد آدمی را نیز گویند بیانی سپری مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 حلقی مشتمل بر نون و کناهی مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 باشد مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 نقطه ای مشتمل بر نون و کناهی مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 از راه کلوری آید مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 در جگر نداده و بهترین آن کلنار فارسی باشد مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 بافتند و بیشتر مردم بدخشان و بعضی از مردم کشمیر شدند مَرَشِی بفتح اول و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 نام کوه بیست در مغرب نزدیک بافرقیه مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 شیرازی مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 مشتمل بر شش لغت مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 از دیوار درون خانه بقدر چهار انگشت بیشتر که از برای زینت خانه چین ها بر آن گذارند و در عربی نیز آن برآمدگی  
 راف میگویند مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی و نون ثانی  
 رسیده پیوند شال و جامن پاره و سوراخ دار باشد بنوعیکه معلوم نشود مَرَشِی بفتح اول و سکون ثانی و نون ثانی  
 بازی و مسخره کی نظرافت باشد و معنی بی بردن و یافتن و برچیدن هم هست و عسیا و کناه که را نیز گفتند مَرَشِی  
 بفتح اول و ثانی پروین را گویند که آن شش ستاره کوچک باشد که در کوهها آلود است و بعضی نیز خوانند مَرَشِی  
 بفتح اول و نون رسیده است و گفته چند باشد که بر مثال کرد بالشی در دم دوزند و خیران بر بالای آن کسرتانیده برود

بندند بیانش از هر **مَرَقِ** بی نقطه با قاف مشتمل بر چهار **مَرَقِ** کفک و کنایت **مَرَقِ**  
 بکسر اول و سکون ثانی پوست لاله پشت در بایست و بعضی در **مَرَقِ** گفته اند نام لاله پشت صحرا بایست و باین معنی بفتح  
 اول هم آمده است **مَرَقِ** بفتح اول و ثانی در ای بی نقطه بالف کشیده و بقاف زده صدای دست و پای  
 ستوران باشد **مَرَقِ** بضم اول و کسراف ثانی و سکون سین بی نقطه بلفث یونانی جفت آفرید را گویند که  
 نوعی از سورنجان است و بعضی گویند خصیة الثعلب است **مَرَقِ** الله اعلم **مَرَقِ** کنایه از راحت و استراحت  
 کردن و از **مَرَقِ** بملو و فلفله شدن باشد **مَرَقِ** با اول مفتوح و سکون ثانی و عین بی نقطه بالف کشیده بمعنی سرخس و  
 گلنیز **مَرَقِ** باشد و آن چوبکی است درانی که در کنار دریای خضر پابند گویند هر بیست **مَرَقِ** بفتح اول و ثالث  
 هر گیاهی را گویند که جبر شکستن کند همچو خاما اقلی و انجیر و بنومره و مانند آن عموماً و بمعنی رتعا است که سرخس  
 و کیلدار و باشد خصوصاً آن بخی است سرخ رنگ اگر آنرا بگویند و بکثقال از آن باد و بیضند نیم برشت بخورند آنرا از  
 راکبیب افتادن یا برداشتن چیزی سنگین بهم رسیده باشد نافع است و بضم اول در عربی پینه و پاره را گویند  
**مَرَقِ** بضم اول کنایه از زمین است و کجا سین بی نقطه شین نقطه دار هم بنظر آمده است که **مَرَقِ**  
 پشت نیلگون باشد **مَرَقِ** بلند نیلگون کنایه از آسمان است **مَرَقِ** غیر **مَرَقِ** بمعنی رتعا پشت نیلگون  
 باشد که زمین است **مَرَقِ** کرم گویند مغان که آتش پرستان باشند در روز اول از پنجم روز آخر اسفند در  
 ماه جشن میگرداند و در این یکشنبه روز سه رتعه مینوشته اند بجهت دفع مضرث هوام و بر سردیوار خانه می  
 چسبانیده اند و طرف صدر را خالی میگذاشته اند و چون در این روز فریدون طلسمها فرموده نوشتن بعضی باغ  
 این رتعه فریدون را میدانند و از این است که فارسیا بر آن رتعه پیام ایزد و پیام نیوا فریدون می نویسند و می  
 اورانوح میدانند و عربان سلام علی نوح فی العالمین مینویسند و بزعم اهل هند روز پنجم اسفند در ماه باشد که در  
 پنجم دولت و در این روز رتعه کزدم مینویسند بسبب آنکه میگویند در پنجم حوت صوت حشرات دارد **مَرَقِ**  
 بروزن زبون بمعنی حنا باشد و آن بر کبک که بگویند و بردست و پابندند و بضم اول هم آمده است **مَرَقِ** بیان بر  
 کنایه از عارفان و اصحاب مشاهده و نگه دارندگان اسرار و دراز باشد **مَرَقِ** بیان هفت بام کنایه از سبعة  
 سیاره است **مَرَقِ** اول کنایه از عرش و کنایه از حرف الف باشد بیان هفت **مَرَقِ** بی نقطه با کاف تا نری شتمل بر **مَرَقِ** لفت **مَرَقِ** بفتح اول با خود از قهر و خشم آمده است حرف زدن  
 باشد و باین معنی باز ای نقطه دارد نیز گفته اند و بعضی هسته وصف کشیده هم آمده است و بلفث زنده و بازند بمعنی تو  
 باشد و بجز این است گویند **مَرَقِ** بکسر اول بروزن نقاب پیاله باشد هشت **مَرَقِ** بملو و دراز و بمعنی اسب سواری هم  
 آمده است و در عربی حلقه مانند ای را گویند از طلا و نقره و امثال آن که در در طرف زین اسب آویزند و بوقت سوار  
 پنجه ها پارادان کنند **مَرَقِ** پیاده را گویند که همراه سوار بر آید و در این روز کار او را جلودار خوانند  
 و تخمیکه نعلبکی و پیاله نگاه میدارد **مَرَقِ** پی بر وزن حسابی پیاله و نعلبکی و طبقه باشد و اسب جنبیت  
 و کتل را نیز گویند و شمشیری که بر **مَرَقِ** اسب بندند و آنرا زبرد **مَرَقِ** خوانند **مَرَقِ** بضم اول بروزن  
 خلاصه خاریشتی که خارها خود را چون تیر اندازند و آنرا بجز این گویند **مَرَقِ** با شین نقطه دار بروزن